



قرآن باید وارد زندگی عموم مردم شود/ فقر محتوایی در ترجمه های قرآن

مجید شاعی، کارشناس علوم قرآنی گفت: برای به کارگیری قرآن در زندگی روزمره شرط اول حضور ظاهری و نمادین قرآن در زندگی ماست و ما امروز همین حضور حداقلی قرآن را هم در زندگی عموم و حتی طلاب نداریم.

مجید شاعی، کارشناس علوم قرآنی گفت: برای به کارگیری قرآن در زندگی روزمره شرط اول حضور ظاهری و نمادین قرآن در زندگی ماست و ما امروز همین حضور حداقلی قرآن را هم در زندگی عموم و حتی طلاب نداریم.

با اینکه قرآن کتابی است برای انتخاب بهترین زندگی که سعادت جاودانه در پرتو آن تحقق می‌یابد، اما متأسفانه ما کمتر شاهد حضور فعال و اثرگذار این کتاب آسمانی در زندگی اجتماعی مان هستیم. برخی دلیل این کم‌رنگ بودن را به خود قرآن نسبت می‌دهند اما برخی دیگر، علت این حضور کم‌رنگ را در کم کاری پژوهشگران دین می‌دانند. در گفتگویی که با مجید شجاعی، کارشناس علمی میز قرآن دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان انجام دادیم نظر او را به عنوان یک کارشناس علوم قرآنی در این رابطه جویا شدیم که مشروح این گفتگو را در ادامه می‌خوانید:

***پرسش اصلی ما این است که «چرا قرآن در زندگی مردم حضور فعال و اثرگذار ندارد؟»، به عبارت دیگر «چرا ما نمی‌توانیم از قرآن در ساماندهی زندگی فردی و جمعی مان بهره‌ی لازم را ببریم؟». آیا این به قرآن برمی‌گردد که از کارایی افتاده و توان پیش آمدن و هم پایي با تحولات و پدیده‌های نوظهور را ندارد یا پژوهشگران علوم انسانی و به ویژه معارف دینی، در به کارگیری قرآن ضعیفند؟**

طبق تحقیقات و بررسی هایی که ما انجام دادیم، سه عامل مهم، سبب ناکارآمدی قرآن در زندگی مردم شده است: حضور اجتماعی قرآن کم رنگ است. نمادها و نشانه های قرآن تقریباً از بین رفته است، جامعه دینی به ویژه طلاب (به عنوان متولیان امر دین)، با قرآن انس ندارند و ضعف باور به کارآمدی قرآن در بین نخبگان (چه حوزوی و چه دانشگاهی).

برای به کارگیری قرآن در زندگی روزمره، شرط اول، حضور ظاهری و نمادین قرآن در زندگی ماست. قرآن در قدیم، به صورت نمادین در گوشه گوشه‌ی زندگی ما حضور داشت: در عروسی، در سفر رفتن، در مراسم ختم، در تولد و مرگ عزیزان و در خیلی مراسم دیگر، یعنی حداقل استفاده‌ای که می‌شد از قرآن، همین بود، اما حالا همین هم نیست؛ دیگر کسی حتی به همین استفاده‌های نمادین که می‌توانست قرآن را در زندگی ما زنده نگه دارد هم توجهی نمی‌شود. بعد از این گاه گاهی هم به تناسب قرآن خوانده می‌شد و درباره‌ی آن فکر می‌شد.

حالا ما همین حضور حداقلی قرآن را هم نداریم. این نه تنها در زندگی عموم مردم بلکه در زندگی حوزویان و متولیان فرهنگ و معارف دینی و قرآنی نیز مشهود است. چه بسا طلبه‌ی که بتواند مجتهد شود بی‌آنکه حتی برای یک بار هم که شده به قرآن نیازی داشته باشد و یا قرآن را گشوده باشد. الآن موضع به گونه‌ای است که طلبه اصلاً قرآن نمی‌خواند، اما همسر او که یک فرد معمولی است قرآن می‌خواند. یعنی طلبه‌ی ما نه تنها نیازی به قرآن در خود احساس نمی‌کند، بلکه هرچه بخواهد در کتب غیر دینی برای او فراهم است. اعم از مباحث تربیتی، روانشناسی، سیاسی و ... همه و همه به صورت دسته‌بندی شده و آکادمیک در کتبی که مبانی غیر دینی دارد، آماده است. در مباحث درسی طلبه نیز که قرآن هیچ جایی ندارد. چه بسا درسی هم تحت عنوان قرآن باشد، در نازلترین سطح ممکن و در بدترین ساعات تدریس شود.

***خب شاید این امر به ناکارآمدی شدن قرآن، به خاطر نبود پژوهش‌های زیرساختی درباره‌ی قرآن باشد. مثلاً قرآن در حوزه‌های مختلف نیاز به علوم دیگری دارد تا بهتر شناخته شود. مثلاً تاریخ و فرهنگ عرب عصر نزول و فهم قرآن؛ ریشه‌شناسی واژه‌های قرآنی، قبل و بعد از اسلام و قبل و بعد از نهضت ترجمه؛ نسبت قرآن و فقه و جایگاه قرآن در فقه؛ نسبت قرآن با فلسفه، به ویژه درحوزه‌ی فهم قرآن و نسبت قرآن با مسئله‌های جامعه و تمدن بشری امروز. شاید دانستن اینها به عنوان بسترهای فهم قرآن سبب شود که قرآن کارآمدی بهتری داشته باشد؟**

توجه کنید که کاربری قرآن دو سطح دارد: سطح نخبگانی و سطح عمومی. شما این بحث‌ها را باید در سطح متخصصین و پژوهشگران علوم قرآن مطرح کنید. البته اینها آنجا لازم است اما به گمانم اگر کاربری قرآن ماکول شود به همین موضوعات، نه تنها قرآن از کاربری لازم و عمومی می‌افتد بلکه در لا به لای مباحث نظری و پژوهشی گم می‌شود و اصلاً نمی‌تواند از حوزه پژوهش پا را فراتر بگذارد و به عرصه‌ی زندگی عموم مردم وارد شود.

پس چه باید کرد؟

قرآن در سطح دوم و عمومی، باید وارد زندگی عموم مردم شود. این کار هم عملاً از تبلیغ و آموزش آغاز می‌شود. ما نیاز نداریم که آن مباحث را برای عمومی مردم طرح کنیم. بیان خود قرآن این است که «این قرآن برای مردم است»، برای هدایت، «الناس» آمده که عموم مردم را شامل می‌شود و عموم مردم از این دست مباحث بی‌بهره‌اند. قرآن اول و مهم تر از همه، باید در سیستم آموزشی حوزه جایی خود را باز کند. این کار اول از همه باید از حوزه شروع شود. حوزه‌ی علمیه است که اول باید قرآن بخواند و به همان نسبت قرآن را هم به زندگی مردم وارد کند. الان طلبه منبر می‌رود، جلسه‌های تخصصی آموزشی و مشاوره‌ای با مردم یا گروه‌های سنی مشخص برقرار می‌کند اما هیچ حرفی از قرآن نمی‌زند. همین سبب می‌شود که مردم دیگر اهمیتی برای قرآن قائل نباشند. وقتی متولی دین خود را از کتاب دین اش بی‌نیاز ببیند، چه انتظاری از مردم هست؟!

***خب مگر عموم مردم می‌توانند قرآن بفهمند و چنین چیزی ممکن است؟ نیاز به زبان عربی دارد. آشنایی با برخی واژه‌های قرآنی و آشنایی حداقلی با تفسیر مورد نیاز است.**

خود قرآن می‌فرماید که «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»؟ اینجا قرآن خطاب‌اش متخصصین نیستند، چون در ظاهر کلام هیچ قرینه‌ای بر این اختصاص وارد نشده است.

اینجا خطاب قرآن عموم مردم است. استفهام هم توبیخی است، زیرا پس از آن می‌فرماید: «ام علي قلوب أفاؤها؟». یا در جای دیگری در ادامه‌اش می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». این آیات نشان می‌دهد که خداوند از مردم، فهمیدن قرآن را مطالبه کرده و بالضروره می‌دانسته که همه‌ی مردم، همه‌ی علوم مرتبط با قرآن را واجد نیستند ولی تدبر در قرآن را از آنها طلب کرده است.

الان در تهران مدرسه علمیه‌ای به همت حجة الاسلام غلامرضا قاسمیان راه‌اندازی شده که طلاب از بدو تحصیل علاوه بر تمامی دروسی که دارند، در تمامی مقاطع، قرآن را با الگوی کتاب زیر آموزش می‌بینند و با قرآن مأنوسند. ایشان، مأنوس نبودن طلاب با قرآن (به نحوی که فهمش برای طلاب جدید الورود هم ممکن باشد) را تشخیص داد و برای آن چاره‌ای اندیشید و الان چند مدرسه در تهران و چند مدرسه در قم دارند از روش ایشان در آموزش قرآن به طلاب پیروی می‌کنند.

در سیستم عرفی و معمول حوزه، فهم قرآن موکول شده است به آخرین پله‌های آموزشی، یعنی بعد از آن که طلبه ادبیات، فقه و اصول، فلسفه و خارج فقه را خواند، آن موقع است که اگر برسد و بشود، باید وارد قرآن شود و الا پیش از آن فهم قرآن ناممکن تلقی می‌گردد. خب با چنین ذهنیتی چه انتظاری که قرآن در حوزه‌ها حاضر باشد و از حوزه‌ها به مردم برسد؟! این آغاز راه تفکر درباره‌ی قرآن است. حالا مسئله این می‌شود که مردم درباره‌ی چه چیزی در قرآن تفکر کنند؟ و شیوه‌ی تفکر در قرآن چگونه است؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید که قرآن را باید به سخن درآورد و «استنطاق از قرآن» بهترین و کارآمدترین و عمومی‌ترین شیوه بهره‌برداری از قرآن است. مردم باید سؤالات خود را از قرآن بپرسند و در آن در پی جواب باشند. آیات را زیر و رو کنند، فکر کنند، نظام‌سازی کنند تا قرآن را به سخن گفتن وا دارند. این البته هم زحمت دارد، هم برخی از علوم مقدماتی مانند ادبیات و لغت را نیاز دارد و مهمتر از همه این که باورمندی به توانایی قرآن در پاسخگویی به پرسشهای بشر را نیاز دارد. این باور از طریق متولیان امر دینی باید در عموم مردم ایجاد شود، چیزی که الان در خود آنها نیز نیست. اگر این باور در مردم ایجاد شد و ان سؤالات پیش آمد، متولی امر دین هم مجبور می‌شود که پاسخ بدهد. مجبور می‌شود که برگرد به قرآن. مرحوم علی صفایی در کتاب «روش برداشت از قرآن» این شیوه را با زبانی روان تبیین کرده است.

***پس آیا ما به زبان‌شناسی قرآن نیازمند نیستیم؟ آیا به تاریخ فهم قرآن و تحول و تطور آن نیازمند نیستیم؟ مثلاً دقت در واژه‌ی ربا و آیات آن یا دقت در آیات حجاب یا دقت در آیات نماز، می‌رساند که خود قرآن، هم یک سیر نزول آیات، متناسب با فهم و درک بشر معاصرش دارد و هم تحول مفهومی برای این مفاهیم لحاظ کرده که ابعاد یا وجوه گوناگونی از مسئله را در بر می‌گیرد. همین نگاه سب می‌شود که مثلاً ما در فهم احکام متناسب با ربا یا حجاب، در حوزه‌ی فقه فردی و فقه اجتماعی، یک فهم روشمند متناسب با قرآن داشته باشیم و بدانیم که تحول فکری - فرهنگی صورت گرفته در جامعه‌ی عرب شبه جزیره، بر اساس این آیات و مفاهیم و چیدمان آنها چگونه بوده و بتوانیم فقه را کارآمدتر و پویاتر فهم کنیم و پیش ببریم. موضوعات متناسب دیگر نیز تأثیراتی مشابه در فهم قرآن و کارآمدی آن خواهند داشت.**

بله. این درست است. این هم یک استنطاق در سطحی بالاتر و تخصصی‌تر است. مثلاً در جامعه‌ی ما ربا یا حجاب یک مسئله است. یک فهمی عموم مردم از این موضوعات از قرآن دارند، یک فهمی هم پژوهشگر قرآنی از این مسئله دارد. حجة الاسلام دکتر عبدالکریم بهجت‌پور در کتابی با عنوان «همگام با وحی»، که تاکنون دو جلد آن چاپ شده است، از میان تمام سیر نزول‌های آیات قرآنی، یکی را برگزیده و بر اساس آن به فهم و تفسیر قرآن پرداخته‌اند.

مبنای ایشان این است که قرآن در یک سی‌و‌هشتاد و پنج سال، از آغاز اسلام تا وفات پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم)، بر حسب رشد و بالندگی مردم و بر حسب تغییر شرایط تاریخی و تحقق شرایطی که امکان نزول آیات را فراهم کند، نازل شده است. لذا باید قرآن را در همان سیر فهمید تا بتوانیم در مهندسی فرهنگ جامعه از همان شیوه تبعیت کنیم. ایشان در آیه‌ی «وَقَرَأْنَا فَرَقَنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ»، مُکْث (درنگ) را به معنای درنگ تاریخی گرفته و بالتبع معنای خاصی برای «ترتیل» قائل است و ترتیل را نزول همراه با تدبر و تربیت می‌داند.

***بله. این رویکرد را پیش از ایشان، مرحوم دکتر رامیار در کتاب تاریخ قرآنش تشریح کرده بود و در بحث حفظ قرآن توضیح می‌دهد که سیره اصحاب پیامبر در حفظ و تلاوت آیات این بود که آیات را بر اساس شیوه‌ی نزول و به صورت دسته دسته می‌آموختند و در آن تفکر می‌کردند و به آن عمل می‌کردند و احکام و دستورات آن را استخراج می‌کردند و بعد سراغ دسته‌ی بعدی آیات می‌رفتند، لذا گاهی مثلاً حفظ سوره‌ی بقره ۱۲ سال طول می‌کشید.**

بله. آن هم شیوه‌ی تربیتی زمان نزول بوده که به منظور حفظ و نگهداری و فهم قرآن انجام می‌گرفته. اما خود نزول قرآن در یک بستر تاریخی - انسانی رو به رشد و تحول انجام می‌شده و به زعم آقای بهجت‌پور، همین سیر نزول می‌تواند مبنای کاربردی شدن قرآن شود.

***البته این رویکرد را امین‌الخولی در مصر و برخی از شاگردان او ترویج کردند. حتی تا جایی که به یاد دارم، سید قطب هم در این زمینه یادداشت‌هایی دارد. مرحوم مهندس بازگان هم ناظر به همین نگاه، کتاب «مهندسی فهم قرآن» را نگاشت و در آن آیات قرآن را بر اساس تاریخ نزول و موضوع نزول مرتب و دسته‌بندی نمود.**

برخی از محققین هم تلاش‌هایی کرده‌اند تا قرآن را تا حد امکان به فهم عمومی نزدیک کنند، مثلاً آقای دکتر رضایی اصفهانی، یک جلد تفسیر قرآن نوشته و در آن به انتخاب خود، برخی از تفاسیر را برگزیده و به صورت کنار نویس، در کنار صفحه‌ی قرآن قرار داده تا خواننده فهم بهتری پیدا کند.

بله. آقای خرمشاهی هم ترجمه‌ی مفصل و تفسیری‌ای از قرآن دارد که در قطع رحلی به چاپ رسیده و در هر صفحه‌ی آن، در پائین صفحه به مشکلات آیات قرآن از منابع تفسیری مختلف اشاره کرده است تا خواننده آن آیات را بهتر فهم کند. و در انتهای قرآن نیز، چند ده صفحه، ملحقاتی در شناخت قرآن و تاریخ تفسیر و برخی شبهات حول قرآن آورده شده تا عموم مردم بتوانند استفاده کنند. اما متأسفانه علاوه بر سنگینی متن ترجمه، اشکالاتی معدودی نیز در ترجمه مشاهده می‌شود.

اصل ترجمه‌پذیری قرآن، امر بسیار مهمی است. این که آیا می‌شود واژه‌های قرآن را فهم و ترجمه نمود یا خیر، چالش عمده‌ای است که اغلب پژوهشگران زبان با آن درگیر هستند. در این زمینه حجت‌الاسلام دکتر محمد علی کوشا، یکی از متخصصین برجسته‌ی ترجمه‌ی قرآن هستند که نظرشان صائب و برای دیگر مترجمین محل اعتناء است. ایشان بر برخی از ترجمه‌های قرآن که معروف هم هستند اشکالاتی وارد کرده‌اند که قابل توجه است.

فی‌الواقع ما به علت فقر زبان‌شناسی تاریخی و ترمینولوژی قرآنی، دچار فقر محتوایی دقیق در زمینه‌ی ترجمه هستیم و همین امر تا حدی سبب ناکارآمدی فهم قرآن می‌شود. در میان تفاسیر موجود، شاید بهترین و دقیق‌ترین تفسیر بعد از مجمع‌البیان طبرسی، تفسیر المیزان علامه طباطبایی است. آقای صفوی ترجمه‌ای از قرآن بر اساس المیزان انجام داده‌اند که علیرغم ارزشمندی، اما به دلیل عدم تسلط کافی به مبانی علامه در تغییر، برخی نکات را مغفول گذاشته یا کم توجهی کرده‌اند. در حالی که ترجمه‌ی قرآن بر اساس المیزان می‌تواند یکی از بهترین ترجمه‌ها برای فارسی‌زبانان باشد تا با بهره‌گیری از آن کارآمدی قرآن را افزایش دهند.

***برخی از حوزویان، فلسفه خواندن، به ویژه حکمت متعالیه را در فهم صحیح و عمیق قرآن شرط می‌دانند و تا قبل از خواندن حکمت متعالیه، هرگونه برداشت از قرآن را ناقص می‌دانند. نظر شما در این باره چیست؟**

باید از آنان پرسید آیا امام صادق هم فهم ناقصی داشته چون حکمت متعالیه نخوانده؟! زراره و حمران و دیگر شاگردان امامان چه؟ یعنی ۴۰۰ سال است که قرآن درست فهم شده و قبل از آن قرآن فهم نمی‌شده؟! این حرف اشتباهی است. اصلاً همین نگاه مقدس مآبانه به حکمت متعالیه باب تحول و رشد بسیاری از معارف را بسته است. طلبه‌ای که وارد حوزه می‌شود و به جای مطالعه‌ی سیر تاریخی فلسفه از ابتدا تا حکمت متعالیه، بدون مقدمه و آمادگی و یکراست به حکمت متعالیه، آن هم نه نسخه‌ی اصلی‌اش بلکه برخوانش علامه طباطبایی از حکمت صدرایی یعنی بدایه و نهایه سوق داده می‌شود، نه می‌تواند قرآن را فهم کند، نه برهان و نه عرفان را.

همین که طلبه بدایه و نهایه و نهایتاً اسفار می‌خواند، می‌پندارد که از قرآن بی‌نیاز است، چرا؟ چون به زعم خود ملاصدرا، فلسفه‌ی او که همان حکمت متعالیه است، پایان دهنده‌ی فلسفه است و محل تلاقی و یکدستی آن سه حوزه‌ی معرفتی. لذا طلبه را یکراست می‌برند آخر خط تا از مقدمات بی‌نیاز شود. در حالی که ملا صدرا یک عمر قرآن و حدیث خوانده، فلسفه خوانده، ریاضت کشیده تا توانسته این حکمت را تدوین کند. ضمن آن که فهم قرآن نه محدود به زمان است و نه محدود به افراد، که اگر چنین می‌بود، جامعیت، جهان شمولی و ابدی بودن قرآن زیر سؤال می‌رفت و کل فهم قرآن در یک نفر به نام ملاصدرا ختم می‌شد.

***پس آنچه که روایت «متمم‌قون» را به ایشان تطبیق می‌کنند را چه می‌شود گفت؟**

آقای دکتر برنجکار چند سال پیش در مقاله‌ای در مجله‌ی نقد و نظر معنای «متمم‌قون» را کاویده بودند و آن را یک تقبیح می‌دانستند نه یک تمجید. از این منظر هم می‌شود به کار ملاصدرا نگاه کرد. البته من یک موقعی در یک جلسه‌ی ای به آقای محمدرضا حکیمی گفتم که شما چرا هی به عرفان و فلسفه بدگویی می‌کنید؟ خب یک مدل کامل و مطلوب ارائه بدهید تا بشود از آن استفاده کرد. ایشان گفت: «تا وقتی ناسزا نگوئیم، کسی متوجه بد بودن اینها نمی‌شود و به فکر اصلاح و درست کردن نمی‌افتد.» خب این هم یک رویکرد است که نه خروجی عملی دارد و نه متد موجود را بر می‌تابد.

***به گمانم یکی از اصلی‌ترین چالش‌های پیش روی کارآمدی قرآن، توسعه و کارآمدی علوم تجربی و ساینتیفیکال است. مثلاً روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی، با تبیین مبانی نظری روشمند و سنجیده شده که روایی و پایایی مناسب هم دارد، می‌تواند نسخه‌ای برای شما پیچید و شما را به هدفی از پیش تعیین شده برساند و راه حل‌های مناسب پیش پای شما بگذارد، برخلاف معارف دینی که اغلب از حوزه‌ی متافیزیکی و غیر قابل دسترسی و سنجش بوده و به کلی گوئی‌ها یا نهایتاً توصیه‌های اخلاقی ختم می‌شود. خوب مسلم است که هر کسی در هر حوزه‌ای که نیاز دارد، می‌رود سراغ آنچه آزموده شده، نمونه‌ی عینی دارد، ضریب خطایش مشخص است و زودتر جواب می‌دهد. اینجاست که قرآن و معارف دینی، صرفاً برای ارضای حس معنویت یا آخرت‌گرایی انسان به کار می‌آید و از کارآمدی می‌افتد.**

بله. این نکته بسیار مهم است. این که آیا ما می‌توانیم از آیات قرآن و قال الصادق (علیه السلام) را به مثابه متن منبع و بنیادین معرفتی حساب کنیم، و از آنها دستورالعمل روشمند جوابگو با پایایی و روایی مناسب استخراج کنیم یا نه مسئله‌ی بسیار مهمی است. برخی از پژوهشگران مشغول تلاش در همین زمینه هستند. مثلاً آقای دکتر عباس پسندیده در حال تدوین روانشناسی اسلامی بر اساس روایات و آقای دکتر همت بناری مشغول تدوین مبانی تربیتی بر اساس قرآن هستند. البته هنوز در آغاز راهند. آقای دکتر پسندیده و تألیفات چاپ شده‌ای هم دارند اما کارهای آقای دکتر همت بناری هنوز در مرحله‌ی بازنگری علمی است که ان‌شاءالله به زودی چاپ می‌شود.

اما کل معارف بشري که به همین دو حوزه ختم نمی‌شود. ما هم به معارف بنیادین و محض نیاز داریم و هم به مباحث مضاف و هم به محصول یا دستورالعمل اجرایی. در این زمینه تقریباً هیچ فعالیتی در کشور صورت نمی‌گیرد.

***ب، ا، همه مؤسسات تهران، ه قم که در، علوم انسانی، فعالیت میکنند، خروجی، نداشته‌اند؟!**

شما بگوئید که کدامیک از مسئله‌های نظام از ابتدای تأسیس تاکنون حل شده تا متوجه شوید که خروجی عملی این مؤسسات چه بوده. بانک، حجاب، اقتصاد، فرهنگ، نماز و مسجد یا هر مورد دیگری که مد نظر بیاورید، آیا این مؤسسات توانسته‌اند چاره‌ای یا مدلی یا برنامه‌ای برای بهبود وضعیت، مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی داشته باشند یا نه. برخی از این مؤسسات که خروجی‌هایشان قطعاً فقط مصرف داخلی دارد یعنی فقط برای کسانی که با ادبیات و فرهنگ آنها آشنا باشند معنادار است مانند مدرسه‌ی قرآن و عترت یا فرهنگستان علوم اسلامی آقای میر باقری و یا حداقل طی یک دو نسل آتی خروجی‌ای نخواهد داشت و باید منتظر نسل‌های آتی آنها بود و برخی هم که خروجی دارند، کارآمدی ندارند